

این زخم دیگر کاری نیست!

در یادداشت زیر نگاهی به فصل دوم سریال زخم کاری داریم.

به گزارش سایت خبری پرسون، «زخم کاری ۲» یا همان «زخم کاری: بازگشت» در مقایسه با فصل اول دچار یک پسرفت جدی شده است، اکثر مخاطبان سریال به خاطر دلچسپی که نسبت به فصل پیشین سریال داشته‌اند؛ آن را دنبال می‌کنند و هر بار حسرت می‌خورند که چرا فصل دوم کیفیت و جذابیت فصل پیشین را ندارد.

فصل اول زخم کاری زوایای پنهان و آشکار یک شبکه مافیایی را آشکار می‌کرد که در راه رسیدن به ثروت بیشتر حاضر بود تن به هر جرم و جنایتی بدهد. در فصل دوم با حذف مالک (با بازی جواد عزتی) قرار است درگیری و کشاکش اصلی بین میثم، پسر مالک و طلوعی (با بازی کامبیز دیرباز) اتفاق بیفتد. در فصل یک می‌دانستیم که قرار است قصه مالک را دنبال کنیم و با او همراه شویم. سریال با ورود مالک آغاز می‌شد و با قتل او به پایان می‌رسید. فصل دوم اما قهرمان مشخصی ندارد و خود کارگردان هم نمی‌تواند بین میثم و مالک یک نفر را انتخاب کند.

دوربین گاه با میثم همراه می‌شود و داستان او را می‌گوید و گاه سراغ طلوعی می‌رود. گذشته از این نکته مساله دیگر این است که ردای قهرمانی بر قامت هیچ یک از این دوشخصیت نمی‌نشیند.

کاش کارگردان و تهیه کننده «زخم کاری: بازگشت» به جای توجه بیش از حد به تبلیغات لابلای سریال اندکی بر روی ساختار و محتوای فیلمنامه وقت صرف می‌کردند و پس از رسیدن به یک متن قابل قبول کار را کلید می‌زدند

شخصیت‌های فصل یک به خاطر توجه فیلمنامه‌نویس به جزییات جذاب از آب درآمده بودند؛ ولی در فصل دوم شخصیت‌ها تک و یک‌بعدی هستند. میثم جز این که پسر مالک است، هویت و مشخصه دیگری ندارد. اتفاقاً در هر قسمت چندین بار تکرار می‌کند که من پسر مالک هستم. این جمله را این قدر تکرار کرده که بدل به یک شوخی و نکته طنزآمیز در فضای مجازی شده است.

در یک کلمه می‌توان او را پسری «بی‌عرضه» نامید که هیچ هنری ندارد. آن‌قدر هوش و استعداد ندارد که بتواند جلوی مافیای اقتصادی بایستد. تجربه کاری‌اش هم در حد صفر است و از هیچ چیزی سر در نمی‌آورد. مسلماً چنین آدمی با این درجه از ناتوانی نمی‌تواند شمایل یک قهرمان را به تصویر بکشد.

طلوعی در این سریال به عنوان پدرخوانده و همه کاره هلدینگ ریزآبادی معرفی می‌شود. اولین سوالی که پیش می‌آید این است که چرا طلوعی در فصل اول حضور نداشت؟ مگر در فصل یک قدرت تمام و کمال در اختیار مالک نبود؟ اگر مالک از طلوعی دستور می‌گرفت، پس چرا این نکته در فصل یک نمایش داده نشد؟ آدمی مثل طلوعی که این قدر نفوذ و قدرت دارد، باید یک ردپایی در گذشته داشته باشد.

البته جواب این سوال مشخص است. زمانی که فصل اول را می‌ساختند به دنباله‌دار بودن آن فکر نکرده بودند. بنابراین مجبور شدند در فصل دوم یک شخصیت جدید با داستانی تخیلی و مصنوعی خلق کنند.

مالک با یک پیشینه مشخص به مخاطب معرفی شد. او در یک خانواده فقیر بزرگ شده بود و به خاطر روحیه جاه‌طلبی که داشت می‌خواست یک شبه راه صد ساله را طی کند. مالک به عنوان یک قهرمان ظالم و بی‌رحم به ندرت رفتارهای مهربانانه‌ای از خود نشان می‌داد و همین چندبعدی بودن به کمک باورپذیری او می‌آمد. طلوعی اما یک موجود مکار و بی‌رحم و سنگدل تمام عیار است. او در مدتی که مدیریت هلدینگ را بر عهده گرفته جز قتل و سلاخی رقبا کار دیگری نکرده است.

قهرمان زمانی اهمیت دراماتیک پیدا می‌کند که کنش قهرمانانه داشته باشد و برای حل مسائل از هوش و زکاوت و توانایی‌هایش استفاده کند. درباره مالک می‌دانستیم که در هر قسمت درگیر کدام پرونده اقتصادی است و چه موانعی پیش رو دارد. در فصل دوم دعوای خانوادگی جای پرونده‌های مهم اقتصادی را گرفته است.

آدمی مثل طلوعی بدون این که سراغ مسائل اقتصادی برود، بر روی نابودی میثم و دیگر رقبا متمرکز شده و می‌خواهد با زدن و کشتن و سلاخی کردن قدرت‌نمایی کند. طلوعی در حالی مرتکب این جنایات می‌شود که هیچ پلیس و قاضی در داستان حضور ندارد و کسی مزاحم کارش نمی‌شود. او هم در ترکیه برای آدم‌کشی نیرو دارد و هم در وسط شهر تهران می‌تواند یک اتاق را منفجر کند.

ساخت فصل دوم «زخم کاری» ثابت کرد که اقتباس تا چه اندازه در موفقیت فصل اول سریال نقش داشته است

ساخت فصل دوم «زخم کاری» ثابت کرد که اقتباس تا چه اندازه در موفقیت فصل اول سریال نقش داشته است. فیلمنامه فصل اول سریال از یک رمان

ایرانی با عنوان بیست زخم کاری اثر محمود حسینی زاد اقتباس شده بود. نویسنده داستان را با نگاهی به ماجرای واقعی نوشته بود و هر صفحه از کتاب حاوی رخدادهای مهیج و پرتعلیق بود. اما در فصل دوم جای خالی یک فیلمنامه منسجم حس می‌شود. فیلمنامه آن قدر پراکنده‌گویی دارد که انگار هر قسمتش را یک نفر نوشته است.

پس از گذشت هشت قسمت هنوز اتفاق خاصی رخ نداده است. در این هشت قسمت آدم‌هایی کشته شدند که بود و نبودشان تاثیری در داستان نداشت. مثلاً فرهاد که مثلاً دشمن خونی طلوعی بود، هنوز پایش به داستان نرسیده کشته شد.

درباره گاف‌ها و باگ‌های قصه گفتنی‌ها زیاد است. گفته شد که فرهاد فرزند دیگری دارد که بر خلاف برادر قماربازش اهل کار اقتصادی است. اما در مجلس ختم خبری از این فرزند پیگیر و کوشا نبود. در این سریال می‌بینیم که آدم‌ها به راحتی آب خوردن پیام‌رسان و ای‌میل را هک می‌کنند و این هک باعث جابجا شدن نقشه قتل می‌شود. در چند قسمت ابتدایی همه دنبال جنازه مالک هستند؛ اما به یک‌باره موضوع جنازه فراموش می‌شود.

جواد عزتی برگ برنده فصل اول سریال بود و حضور کمرنگش در فصل دوم لطمه شدیدی به ساختار اثر وارد کرد. متأسفانه شخصیت‌های جدید هیچ کدام نتوانستند جای خالی این بازیگر محبوب را پر کنند. قرار گرفتن نام او در تیتراژ نوید بخش حضور دوباره‌اش بود. اما ظاهراً کارگردان این بازیگر را در آب نمک خوابانده تا در فصل سوم او را وارد داستان کند. گفته شده که جواد عزتی در مجموع حدود ۵ روز جلوی دوربین سریال بوده و در روند قصه تاثیرگذاری چندانی ندارد. کارگردان بیش از آن‌که از بازی و توانایی‌های او استفاده کند، از اسم و رسمش بهره گرفته تا دوستداران این بازیگر را پای سریال بنشانند.

این سریال در زمینه تبلیغ خوردنی و نوشیدنی وسط داستان و نمایش بیلبوردها و آگهی‌های تجاری گوی سبقت را از همه سریال‌ها ربوده است. کاش کارگردان و تهیه کننده زخم کاری: بازگشت به جای توجه بیش از حد به تبلیغات لابلای سریال اندکی بر روی ساختار و محتوای فیلمنامه وقت صرف می‌کردند و پس از رسیدن به یک متن قابل قبول کار را کلید می‌زدند.